

## درس هشتم



## زندگی نامه

**محمد ابراهیم باستانی پاریزی** در سوم دی ماه ۱۳۰۴ در پاریز، از توابع شهرستان سیرجان در استان کرمان متولد شد. وی تا پایان تحصیلات ششم ابتدایی در پاریز تحصیل کرد و در عین حال از محضر پدر خود حاج آخوند پاریزی هم بهره می برد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و دو سال ترک تحصیل اجباری، در سال ۱۳۲۰ تحصیلات خود را در دانشسرای مقدماتی کرمان ادامه داد و پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در سال ۱۳۲۶ در دانشگاه تهران در رشته تاریخ تحصیلات خود را پی گرفت. باستانی پاریزی به گواه خاطراتش از نخستین ساکنان کوی دانشگاه تهران (واقع در امیرآباد شمالی) است. شعری نیز در اینباره دارد که یک بیت آن این است:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم      ساکن ساده دل کوی امیر آبادم

در ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد و برای انجام تعهد دبیری به کرمان بازگشت. در همین ایام با همسرش، حبیبه حایری ازدواج کرد و تا سال ۱۳۳۷ خورشیدی که در آزمون دکتری تاریخ پذیرفته شد، در کرمان ماند. باستانی پاریزی دوره دکترای تاریخ را هم در دانشگاه تهران گذراند و با ارائه پایان نامه ای درباره ابن اثیر دانشنامه دکترای خود را دریافت کرد.

وی کار خود را در دانشگاه تهران از سال ۱۳۳۸ با مدیریت مجله داخلی دانشکده ادبیات شروع کرد و تا سال ۱۳۸۷ استاد تمام وقت آن دانشگاه بوده و رابطه تنگاتنگی با این دانشگاه داشته است. وی یک پسر به نام حمید و یک دختر به نام حمیده دارد. تابستان ها را نزد دخترش در تورنتو و زمستان ها را نزد پسرش در تهران سپری می کرد. باستانی پاریزی صبح روز سه شنبه پنجم فروردین ۱۳۹۳ پس از یک ماه بیماری کبد در بیمارستان مهر تهران دیده از جهان فروبست و طبق وصیت خود در قطعه ۲۵۰ بهشت زهرا در کنار همسرش به خاک سپرده شد.

## توضیحات مقدمه:

در این درس بخشی از نوشته ابراهیم باستانی را می خوانیم. در این بخش نویسنده خاطرات خود از سفر به کشورهای مختلف را بیان می کند سفرنامه یا خاطره نویسی در حقیقت بخشی از زندگی نامه است به آثاری که اشخاص با ثبت خاطرات و گزارش احوال یا شرح رخدادها روزگار و افکار دیگران را برجای می گذارد، زندگی نامه خوانده می شود. به زندگی نامه ای که خود افراد در باره خود می نویسند حسب حال گفته می شود.

این درس از کوچه پس کوچه های پاریز آغاز می شود و از خیابانهای آتن، روم، پاریس و بروکسل، می گذرد و جایی در کنار ابراهیم ادهم، عارف قرن دوم هجری آرام می گیرد.

## درس هشتم: از پاریس تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الغ تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبدی داشت اما از «کران» به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده بر می‌داشتیم و صبح، هنگام «جریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریورماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

**قلمرو زبانی:** پاریز بخشی از ناحیه سیرجان کرمان / ده فرسخ: ممیز / فرسخ: یا فرسنگ واحد اندازه‌گیری مسافت معادل ۶ کیلومتر / الاغ نور: عبارتی طنز آمیز: منظور مسافرت با الاغ است، در روزگاری نه چندان دور نام بعضی از شرکتهای مسافربری با اتوبوس یا مینی بوس با عبارت هایی مانند: میهن تور، لوان تور، سیلان تور، کرمان تور / کران روستایی در دهستان سعادت آباد بخش پاریز شهرستان سیرجان استان کرمان ایران است. / جریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود / اتراق: توقف چند روزه در جایی / جریغ: تلفظ محلی چراغ نزد اهالی سیرجان / دبستان: مرکب از ادب + ستان

**قلمرو ادبی:** پاریز و پاریس: جناس / ده و دوازده: تناسب

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم، بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، ۳۵ فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران یش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

**قلمرو زبانی:** ناچار: قید / می‌باست بروم: می‌بایست، فعل کمکی: بروم: مضارع التزامی / تداعی: به خاطر آوردن / دو شبه: قید / این همان سفری بود: این، ضمیر اشاره / قریب: نزدیک

**قلمرو ادبی:**

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارتخانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن به تجارتخانه «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود با یک میز و دو صندلی، پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارتخانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتیم اینجا یک تجارتخانه باشد. گفتیم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم داریم». او گفت: بده؛ پول را بده. «خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود، پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارتخانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ.

**قلمرو زبانی:** حواله: نوشته ای است که بر اساس آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به دیگری می‌شود / کازینه: جا کاغذی

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم، و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

**قلمرو زبانی:** استبعاد: دور دانستن / غایت القصوایحد نهایت چیزی، کمال مطلوب

**قلمرو ادبی :**

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصورات تاریخی می کند؛ البته توقف ما در امان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی ها، در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم. از امان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طیلان آبی مدیترانه دوخته شده است.

فروگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رأی می گرفتند و ردی می دادند، از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

**قلمرو زبانی :** طیلان: نوعی ردا / سر پر زدن \ توقف کوتاه ، هر گاه مرغی از اوج یک لحظه بر زمین نشیند دوباره بر خیزد به آن لب پر زدن / غاشیه : سوره ای از قرآن یکی از نامهای قیامت / چشمگیر : شایان توجه ، با ارزش و مهم : مار غاشیه : مار بسیار خطرناک / عقرب جراره : عقرب خطرناک / سرهنگها : مجاز از : نظامیان /

**قلمرو ادبی :** دریای تصورات تاریخی : تشبیه / جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طیلان آبی مدیترانه دوخته شده است: تشبیه / عقرب جراره دموکراسی: تشبیه / مار غاشیه حکومت سرهنگ : تشبیه / از بیم عقرب جراره به مار غاشیه پناه ببرد: ضرب المثل شده است ، معادل امروزی از ترس بد به بدتر پناه بردم

رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده آن به زبان حال بازگو می کند که روزگاری از فراز همین برج ها، فرمان به سواحل دریای داده می شده و کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیر می خواندند و در سواحل نیل، کلئوپاترا به یاد امپراتوران روم، مار زهردار بر بازوی خویش می نهاد و آتش عشق بی امان خود را با چراغ حیات خویش خاموش می کرد و کشتی های رومی از دیوارهای هرکول (جبل الطارق) می گذشت اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند. آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته اند که «امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند».

**قلمرو زبانی :** بارو : قلعه ، حصار / پایتخت ایتالیا : نقش بدلی دارد برای روم / مستعجل : زودگذر / رود تیر : رودی بزرگ در ایتالیا / سوء هاضمه : بد گوارشی معده ، دیر هضمی / قیمت نسبتاً ارزان : نسبتاً : قید صفت / موسولینی : رهبر انقلابی ایتالیا

**قلمرو ادبی :** چراغ چیزی را روشن کردن : کنایه از رونق دادن / دیوارهای قطور... تشخیص / خط از کرانه رود تیر می خواندند: خط : مجاز از فرمان یا نامه / آتش عشق : اضافه تشبیهی / چراغ حیات: اضافه تشبیهی  
دولت مستعجل: تلمیح به این شعر حافظ:

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی  
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه های آن بقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد اما امروز به جای همه آن حرف ها وقتی اعتصاب کاگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

**قلمرو زبانی :** کهن : قدیمی / طاق : سقف خمیده و محدب

**قلمرو ادبی :** به جایی چشم داشتن : کنایه از توقع داشتن / چشم زدن از کسی : کنایه از ترسیدن

**یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد: مفهوم:** در روزگار باستان روم کشور بزرگ و قدرتمندی بود و بسیاری از ملت‌های جهان به روم توجه داشتند و از آن می ترسیدند.

### کاووس کیانی که کیش نام نهادند کی بود و کجا بود و کیش نام نهادند؟

**قلمرو زبانی:** کاووس کیانی: دومین پادشاه کیانی، پدر سیاوش / کی: پادشاه / ش در کی اش: مفعول / کیانی: منصوب به کیان لقب عمومی پادشاهان ایرانی از قباد تا دارا / کی اش نام نهادند: پرش ضمیر: نام او را کی نهادند / کی اش نام نهادند: پرش ضمیر، نام او را کی (چه زمانی) نهادند

**قلمرو ادبی:** تلمیح: به پادشاهی کاووس کیانی / کی و کی: جناس تام / واج آرای "ک"

**قلمرو فکری:** معلوم نیست که کاووس کیانی را که پادشاه نامیده اند چه زمانی و در کجا زندگی می کرد و چه زمانی او را پادشاه نامیدند

**مفهوم:** ناپایداری دنیا

### خاکبست که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ریش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** بغداد و ریش نام نهادند: پرش ضمیر (نام او را بغداد و ری نام نهادند)

**قلمرو ادبی:** بغداد و ری: مجاز از همه عالم و جهان // خاکبست که رنگین شده از خون ضعیفان: کنایه از ظلم و ستم فراوان / ملک، بغداد، ری: مراعات

**قلمرو فکری:** عالم که هر جای آن به اسمی و نامی خوانده می شود در حقیقت خاکی است که هر جای آن ستمی رواج دارد. **مفهوم:** ظلم و ستم رایج در دنیا و ناپایداری دنیای مادی

### با خاک عجین آمدو از تاک عیان شد خون دل شاهان که میش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** عجین: سرشته شدن، مخلوط شدن / تاک: درخت انگور / عیان: آشکارا / که میش نام نهادند: جهش ضمیر: نام آن را می نهادند

**قلمرو ادبی:** حسن تعلیل: شاعر علت سرخ بودن شراب را عجین شدن و اختلاط با خون شاهان با جاک و درخت انگور می داند / عجین و عیان: جناس / واج آرای "ن" / تاک و می: تناسب

**قلمرو فکری:** آن چیزی را که می نام نهادند در حقیقت خون شاهانی است که با خاک و درخت انگور آمیخته شده است. **مفهوم:** ناپایداری دنیا

### صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** صد: نماد کثرت / نی اش نام نهادند: پرش ضمیر (نام او را نی نهادند) /

**قلمرو ادبی:** شد تهی از خویش: کنایه از ترک غرور / یکی و صد: تضاد / س و تن: مراعات

**قلمرو فکری:** یک تکه چوب باید سخته‌های زیادی را تحمل کند تا از اضافه‌ها و بی ثمری‌ها خالی شود تا تبدیل به نی شود. **مفهوم:** تحمل زحمت و سختی برای رسیدن به بزرگی

### دل گرمی و دمسردی ما بود که گاهی خرداد مه گاه دی اش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** بیت ۲ جمله دارد / که: حرف ربط وابسته ساز / مه: مخفف ماه خرداد (در فارسی افغانستان: جوزا)، سومین ماه سال خورشیدی و سومین و آخرین ماه فصل بهار است. این ماه ۳۱ روز دارد. برج فلکی خردادماه برج جوزا (دوپیکر) است که سومین برج فلکی از دایره البروج است. نماد برج خرداد، دو پیکره نامیده می‌شود. / دی: دهمین ماه سال خورشیدی است و در گاه‌شماری رسمی ایران و افغانستان همواره ۳۰ روز دارد. دی نخستین ماه فصل زمستان است. برج فلکی دی ماه برج جدی (بزغاله) است که دهمین برج فلکی از دایره البروج است. نماد برج دی، بزغاله است.

**قلمرو ادبی:** گرمی و سردی: تضاد / مرداد و دی: تضاد محتوایی از جهت سرمی و گرما، تناسب / واج آرایبی د/ لف و نشر:

دل گرمی ئ دل سردی با مرداد و دی/ دل گرمی: کنایه از امیدوار دلخوش / دم سرد: کنایه از ناامید

**قلمرو فکری:** امیدواری و ناخوشی انسان است که روزگار و ایام را شکل می دهد **مفهوم:** اعمال ما وابسته به ما است

### آیین طریق از نفس پیرمغان یافت آن خضر که فرخنده پیش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** مغان: روحانی دین زرتشت، در ادبیات عرقانی، عارف کامل، پیر، مرشد / فرخنده پی: مبارک و خوش قدم /

آیین طریقت: راه و روش: عرفان

**قلمرو ادبی:** تلمیح به داستان خضر پیامبر / فرخنده پی: کنایه از خوش قدم / پیر مغان: استعاره از مرشد

**قلمرو فکری:** خضر پیامبر که نیک بخت و خوش قدم بود، این سعادت را از پیر و مرشد و راهنما به دست آورده بود

**مفهوم:** توصیه به پیروی از پیر و راهنما در عرفان

با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که

دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و بسیار روشن نوشته شده بود:

«در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه کشته شدند». و در آخر آن این جمله به

زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید!».

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها

کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپه های

بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و

سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که

اطراف آن را چمن کاشته اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا

شده؟» زنانی که در جنگ های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام، یک طبق پر از

خاک کرده اند و در اینجا ریخته اند. مجموع این طبق های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا ما به

بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

**قلمرو زبانی:** نازی حزبی که هیتلر بنیانگذار آن بود / طبق: سینی / خط درشت بسیار روشن (بسیار: قید صفت، وابسته وابسته)

**قلمرو ادبی:** دنیا مجاز از مردم دنیا

علاوه بر آن؛ یک «پانورما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است، یک چادر بزرگ که قطر آن

از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده اند. بر دیواره از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم

کرده اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه،

توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای

جنگ می نکرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می کند که روزی آفتابی نیست

وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

**قلمرو زبانی:** پانورما: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف گرد و مدور دارد به دیوار سقف می چسبانند چنانچه هر کس در

آنجا بایستد گمان کند که افق را در اطراف خود می بیند / **جنگ واترلو:** برد واترلو (به انگلیسی: Battle of Waterloo،

نبردی بود که در تاریخ ۱۸ ژوئن سال ۱۸۱۵ میلادی، بین قوای فرانسه و قوای ائتلاف هفتم انجام گرفت. علت خوانده شدن نبرد به

این نام، این بود که جنگ در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی انجام گرفت. این نبرد، آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود.



جالب آنکه راهنمای ما می گفت: «تمام این مناظر براساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ - در جلد دوم کتاب بینوایان» ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده اند» من شاید حدود ۳۵ سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می شد. وقتی در پاریس بودم؛ یک روز نامه ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان ویکتور هوگو.

این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم، از جانب او فاتحه ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنیم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی های دوگل. **قلمرو زبانی** : شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته می شود و از نظر اروپایی ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان می باشد.

شارل دو گل : رئیس جمهور فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم بود.

**قلمرو ادبی** : پاریز و پاریس : جناس

**مفهوم** : این عبارت برتری فرهنگ بر جنگ و تاثیر هنر و ادبیات

از پاریز تا پاریس، باستانی پاریزی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- واژه «طاق» در هر بیت ، به چه معناست ؟

الف) طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف

برنمط عشق اگر پای نهی طاق نه (خاقانی)

جواب : طاق فرد : متضاد جفت

(روش ، طریق)

ب) نهاد به طاق اندرون تخت زر

نشانه به هر پایه ای در گهر (فردوسی)

جواب : طاق خانه بزرگ ، قصر

پ) چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است

چون روی پری رویان با رنگ و نگار است (منوچهری)

جواب : طاق : سقف خمیده و محدب

۲- پنج گروه کلمه ی مهم املائی از متن درس بیابید و بنویسید .

جواب : جریغ آفتاب ، قریب و نزدیک ، مار غاشیه ، طاق ضربی ، نقاش و طراح

۳- همان طور که میدانید گروه اسمی از «هسته» و «وابسته» تشکیل می شود. بعضی از وابسته ها نیز می توانند وابسته ای داشته باشند.

\*اکنون به معرفی سه نوع از وابسته های وابسته می پردازیم:

الف) ممیز : معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف و میان صفت شمارشی و موصوف آن ، اسمی

می آید که وابسته ی عدد است و «ممیز» نام دارد .

توجه : ممیز با عدد همراه خود ، یک جا وابسته ی هسته می شود ؛ نمونه :

دو تخته فرش



ممیزها عبارتند از:

- «تُن، کیلو گرم، من، سیر،...» برای وزن؛
- «فرسخ (فرسنگ)، متر، سانتی متر، میلی متر،...» برای طول؛
- «دست» برای تعداد معینی از لباس، میز و صندلی، ظرف؛
- «توپ و طاقه» برای پارچه
- «تخته» برای فروش؛
- «دستگاه» برای وسایل و لوازم الکتریکی و همان آنها؛
- «تا» برای بسیاری از اشیاء؛ و...

نمونه: هفت فرسخ راه

کلمه ی «فرسخ»، وابسته ی وابسته از نوع «ممیز» است.

ب) مضاف الیه مضاف الیه: اسم + اسم + اسم

در برخی از گروه های اسمی، «مضاف الیه»، در جایگاه «وابسته» هسته قرار میگیرد؛ آنگاه این مضاف الیه، خود، وابسته ای از نوع «اسم»، در نقش مضاف الیه می پذیرد؛ نمونه:

- محوطه میدان شهر  
هسته مضاف الیه مضاف الیه
- وسعت استان کرمان  
هسته مضاف الیه مضاف الیه

واژه های «شهر» و «کرمان» وابسته وابسته از جنس < مضاف الیه مضاف الیه > می باشند.

توجه: اسم یا هر کلمه ای که در حکم اسم (ضمیر، صفت، جانشین اسم) در جایگاه مضاف الیه مضاف الیه قرار می گیرد. مثال:

- گیرایی سخن او  
هسته مضاف الیه مضاف الیه
- قدرت قلم نویسنده  
هسته مضاف الیه مضاف الیه

"او" و "نویسنده" وابسته وابسته از نوع مضاف الیه مضاف الیه هستند.

**ب: صفت مضاف الیه: اسم + اسم + صفت / اسم + \_\_\_\_\_ + صفت پیشین + اسم**

در این نوع گروه اسمی «مضاف الیه» که وابسته «هسته» است و به کمک «صفت» (پسین یا پیشین) توضیح داده می شود. نمونه:

دانش آموز پایه دوازدهم  
هسته مضاف الیه وابسته

اسیر این جهان  
هسته صفت مضاف الیه

برنامه کدام سفر

یاد آوری خاطره دلپذیر

در مثالهای بالا واژه های «دوازدهم» «این» «دلپذیر» و «کدام» وابسته وابسته از نوع صفت مضاف الیه هستند.

از متن درس برای هر یک از انواع " وابسته وابسته " نمونه ای مناسب بیابید .

بانک اعتبارات ایران      قلم      این      نویسنده      منظره      جنگ      واترلو  
 هسته      مضاف الیه      مضاف الیه      هسته      مضاف الیه      مضاف الیه      مضاف الیه

### قلمرو ادبی:

۱- عبارت و بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد.

چشم داشتن : کنایه      چشم زدن: تکرار

ب) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند      کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند

۱- تلمیح      ۲- واج آرای      ۳- جناس تام

پ) دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی      مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

۱- واج آرای      ۲- کنایه      ۳- تضاد

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مَثَل است؟

از بیم عقرب جراحه دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

۱- از ترس بد به بد تر پناه بردن      ۲- از چاله تو چاه افتادن

### قلمرو فکری

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته اند که «امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می

میرند». جواب : مقصود این است که آدمهای ثروتمند و امپراطورهای بزرگ تنها به فکر گسترش ثروت و فلمرو حکومت خود هستند و از خود و اطرافیان خود غافلند .

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

| بیت  | مفهوم کلی                |
|--|--------------------------|
| با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد<br>خون دل شاهان که می اش نام نهادند | ناپایداری دنیا           |
| آیین طریق از نفس پیر مغان یافت<br>آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند  | لزوم پیروی از پیر و مرشد |

۳- با توجه به متن درس «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی      خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

مفهوم : این بیت به ناپایداری دتیا و حکومتها و پادشاهان اشاره دارد .



## گنج حکمت سه مرکب

### عطار نیشابور



**زادروز:** سال ۵۴۰ هجری نیشابور

**درگذشت:** ۶۱۸ هجری قمری

**آرامگاه:** نیشابور

**محل زندگی:** نیشابور

**ملیت:** ایرانی

**پیشه:** شاعر، نویسنده، عارف

**سال‌های فعالیت:** قرن ششم و سال‌های نخستین قرن هفتم هجری قمری

**سبک:** سبک عراقی

**قالب شعری:** مثنوی، غزل

**قالب نثر:** نثر عارفانه

**لقب:** شیخ عطار

**دوره:** حکومت‌های سلطان سنجر سلطان محمد خوارزم‌شاه

**مذهب:** تصوف **مکتب:** تصوف

**آثار:** اسرارنامه الهی‌نامه منطق‌الطیر مصیبت‌نامه مختارنامه تذکره‌الاولیاء دیوان اشعار

**تذکره‌الاولیا** کتابی عرفانی است به نثر ساده و در قسمت‌هایی **مسجع**، که در شرح احوال بزرگان اولیاء و مشایخ صوفیه توسط فریدالدین عطار نیشابوری به فارسی نوشت شده است. این کتاب مشتمل است بر مقدمه و ۷۲ باب که هر یک به زندگی، حالات، اندیشه‌ها و سخنان یکی از عارفان و مشایخ تصوف می‌پردازد، و ذکر مکارم اخلاق، مواعظ و سخنان حکمت‌آمیزشان در این کتاب آورده شده‌است.

## تذکر الاولیاء عطار

### گنج حکمت: سه مرکب زندگی

(گنج حکمت ترکیب اضافی اضافه تشبیهی) - سه مرکب زندگی: (گروه اسمی، سه وابسته پیشین، مرکب: هسته، زندگی: مضاف الیه وابسته)

نقل است که ازو [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگار چگونه می گذرانی؟ گفت: «سه مرکب دارم؛ بازبسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم».

**قلمرو زبانی: ابراهیم بن ادهم:** از عارفان بزرگ قرن دوم هجری است. نام او در کتب رجال شیعی ذکر نشده است؛ اما برخی او را از رجال شیعی صوفی دانسته‌اند. وی با سه تن از امامان شیعه هم دوره بوده است. برخی او را از اصحاب امام سجاده (ع) و برخی از اصحاب امام باقر (ع) و برخی دیگر او را از اصحاب امام صادق (ع) دانسته‌اند. **در احوال او نقل است:** که «او پادشاه بلخ بود و عالمی به‌زیر فرمان داشت، و چهل سپر زرین در پیش و چهل گرز زرین در پس او می‌بردند. یک شب بر تخت خفته بود، سقف خانه بجنید، چنان که کسی بر بام بود.

گفت: - کیست؟

گفت: - آشنایم. شتر گم کرده‌ام.

گفت: - ای نادان! شتر بر بام می‌جوئی؟ شتر بر بام چه گونه باشد؟

گفت: - ای غافل! تو خدای را بر تخت زرین و در جامه اطلس می‌جوئی؛ شتر بر بام جستن از آن عجیب‌تر است؟ آتشی در دل وی پیدا گشت پای برهنه سر به بیابان گذاشت و در زمره بزرگترین عرفای ایران شد. . .»

مرکب: اسب، یا هر چیز سوار شدنی / اخلاص: دوستی

**قلمرو ادبی:** مرکب شکر: اضافه تشبیهی / مرکب صبر: اضافه تشبیهی / مرکب اخلاص: اضافه تشبیهی

مرکب باز بسنه: کنایه از اسب تیز رو و آماده حرکت

**قلمرو فکری:** مفهوم توصیه به شکر بر نعمات خداوند و صبر بر بلا و اخلاص در عبادت

تذکر الاولیاء عطار